

گفتگویی صمیمانه با هنرمندان^۱

باسمه تعالی

سرفصل بحثی که در پیش رو دارید عبارت است از:

- ۱ - هنرمندان، حقیقتاً هنرمندند و بودِ هنرمند، بودی است که هنر از آن تراوش می‌شود، پس نمی‌توان آن‌ها را نادیده گرفت ولی می‌توان در گفتگویی صمیمانه با آن‌ها وجه متعالی هنر را با آن‌ها در میان گذارد.
- ۲ - وظیفه‌ی ما در حوزه‌ی هنری، درک هنرمند است و این که بتوانیم «بودن» هنرمند را یک بودن گشوده ببایم و به هنر افق داده و میدان پرواز آن را نشان دهیم و انگیزستانس حضور تاریخی انقلاب اسلامی را به هنرمند متذکر شویم.
- ۳ - اصلی‌ترین وظیفه‌ی حوزه‌ی هنری، درک هنر و هنرمند است. البته نه از زاویه‌ی فلسفی و کلامی و حتی فقهی، بلکه باید نگاهی هستی‌شناسانه به هنر و هنرمند داشت. ما باید بپذیریم در فهم هنرمندان از زاویه‌ی هستی‌شناسانه کوتاهی کرده‌ایم.
- ۴ - نسل جوان، نسل زنده‌ای است و بودن جهانی برای خود می‌طلبد و اگر با بودن جهانی خدا، بود خود را حس کند، خود را درست می‌یابد و گرنه به انحراف می‌رود.
- ۵ - هنرمندان نمی‌توانند پیرو نظرات ما باشند و اگر این‌طور باشند هنرمند نخواهند بود، بلکه بیشتر آدای هنرمندبودن را در می‌آورند. آن‌ها می‌توانند «یافت» خود از حقیقت را به ظهور آورند، وقتی در چشم‌انداز خود نظر به حقیقت دوران خود داشته باشند که در این زمانه، آن حقیقت، انقلاب اسلامی است آن‌طور که در چشم‌انداز شهدا قرار گرفت.
- ۶ - امروزه اندیشه‌ی سنتی در فهم تاریخ ما ناتوان است و آنچه پاسخگوی طلب جوانان ما می‌باشد، اندیشه‌ی تاریخی و تفکر هرمنوتیکی است. ما باید روح تاریخی خود را بشناسیم و هنرمندان در این زمینه با شما همراه خواهند شد، زیرا هنر هنرمند در حس تاریخی او است و هنر از این جهت در جای خود یک نوع خرد و اندیشه به حساب می‌آید و با واقعیات اصیل عالم می‌تواند مرتبط باشد، به شرطی که مواظب باشد گرفتار توهمات روزمره نگردد.
- ۷ - اگر هنرمند متوجه‌ی حس تاریخی خود شد، خود به خود او در هنر خود، شخصیتی متعالی و هنر او هنر فاخر می‌شود.
- ۸ - فهم هنرمند در درک تاریخی که در آن قرار دارد، از همه‌ی انسان‌های زمانه‌ی خود بیشتر است و به همین جهت می‌توان گفت اگر هنرمند بخواهد پوچی عالم را بفهمد از همه بهتر می‌فهمد و بهتر گزارش می‌دهد. چرا در این رابطه به آقای مهدی اخوان ثالث و خانم فروغ فرخزاد ننگریم؟
- ۹ - انقلاب ما، انقلاب اسلامی بود و نه انقلاب فقهی. ضربه‌ای که ما به خودمان زدیم این بود که می‌خواستیم هنرمندان را با «فقه» تربیت کنیم که این کار غلطی بود. اسلام افق گشوده‌ای را که نظر به حقیقت است، در مقابل انسان می‌گشاید و آداب باقی‌ماندن در آن افق، «فقه» است، نه آن که همه‌ی اسلام، فقه باشد.
- ۱۰ - برخی از افراد غیر مذهبی در راستای مبانی انقلاب، حرف‌هایی برای گفتن دارند. پس این امکان هست که کسی مسلمان نباشد ولی انسانی بس متعالی باشد و ما با او به نوعی احساس نزدیکی بکنیم. (تذکر به آیه‌ی ۱۶۲ سوره‌ی نساء.)

^۱ - متن گفتگوی استاد اصغر طاهرزاده با مسئولین حوزه‌ی هنری. اصفهان - ۱۳۹۹/۷/۱۴

۱۱ - متاسفانه قشر مذهبی بعضاً طوری عمل کرده‌اند که بقیه تصور می‌کنند امکان ارتباط و گفت‌وگو با آن‌ها ممکن نیست و این نیاز به تجدید نظر در نسبت ما با دیگران دارد.

۱۲ - پشتوانه‌ی جنایت‌های بزرگ، تحجّر است، زیرا انسان متحجّر گمان می‌کند آنچه انجام می‌دهد پشتوانه‌ی دینی دارد در حالی که دین الهی همواره نسبت به انسان‌ها از سر عشق و مهربانی برخورد می‌کند و دشمن دشمنان عشق و محبت است.

۱۳ - امروز بشر، جهانی و به اصطلاح آنلاین است و به قول هایدگر در نظریه‌ی «دازاین»، بشر امروز، خود را در جهان‌بودگی‌اش حس می‌کند.

۱۴ - ما باید ابتدا مسائل خودمان را مشخص کنیم. مسائل ما بالاتر از مسائلی مثل حجاب و بی‌حجابی است. آری! اگر مسائل و افق‌های ما مشخص شوند، هنرمندان بیش از بقیه‌ی افراد با شما گفت‌وگو می‌کنند و می‌توانند با ما در تاریخی که قرار داریم همراه شوند.

۱۵ - امروز از اندیشمندانی باید بهره برد که حیات تاریخی جهان مدرن را می‌شناسند و احساس می‌کنند و به نظر بنده آن‌هایی که در نظر به امور، نگاه فلسفه‌ی قاره‌ای دارند نکات خوبی را در مقابل ما هنرمندان قرار می‌دهند، مانند متفکرانی مثل هایدگر و گادامر. این‌ها می‌توانند در هنر آینده افق‌گشایی کنند.

۱۶ - ما باید هستی‌هنرمند را متذکر باشیم تا او بتواند اگزیستانس خود را به حضور خداوند احساس کند. این نوعی احساس حضور در تاریخی است که خداوند در این زمانه اراده کرده است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنده دو نکته را خدمت عزیزان عرض خواهم کرد و ان‌شاءالله خداوند کمک افزون‌تری خواهد نمود.

نکته‌ی اول این که متوجه باشید واقعاً هنرمند ذاتاً هنرمند است و اگر اگزیستانس و حضور تاریخی او را که در انقلاب اسلامی احساس می‌کند، پاس نداریم؛ او نمی‌تواند نحوه‌ی بودن خود را در افقی که خودش را در آن افق احساس می‌کند، ظاهر نماید. زیرا هنرمند خود را در اختیار روحی گذارده که به او نظر دارد و در اصطلاح گفته می‌شود در معرض هدایت تکوینی قرار گرفته است. مانند یک مورچه که در معرض هدایت الهی به سوی لانه خود می‌رود. یک مورچه فکر نمی‌کند که چگونه به لانه‌ی خود می‌رسد بلکه هدایت تکوینی، آن مورچه را در بر می‌گیرد، اگرچه ممکن است کمی این طرف و آن طرف برود ولی به صورت کلی لانه خود را در معرض نگاه خود دارد. با توجه به این امر عرض می‌کنم آنچه هنرمند را در برمی‌گیرد چیزی نیست که به آن فکر کرده باشد. جناب مولوی می‌فرمایند:

تو مپندار که من شعر به خود می‌گویم تا که بیدارم و هوشیار یکی دم نزنم

جناب مولوی که نمی‌تواند تصمیم بگیرد تا شعر بگوید ولی می‌تواند با اصلاح نفس و عبور از کثرات دنیا، آن نسیمی را که بر جانش می‌وزد روشن و روشن‌تر کند. شاعری قصه‌ی وجودی شاعر و یا همان اگزیستانس اوست.

با طرح این مقدمه خواستم ابتدا متوجه باشیم برخی از جوانان ما روح هنرمندانه‌ای دارند و باید آن‌ها را با همان روح و روحیه درک کرد. آن روح و روحیه را نمی‌توان نادیده گرفت، اگر نادیده گرفتیم از آوینی‌ها و ابراهیم حاتمی‌کیاها محروم می‌شویم و عملاً با گلشیفته‌ی فراهانی‌ها روبه‌رو می‌شویم، چون هنرمند نمی‌تواند از قالب هنری خود خارج شود و در قالب ما درآید.

همین آقای اصغر فرهادی واقعاً هنرمند است، ولی به نظر بنده متوجهی مسائل اصلی بشر امروز نیست و به همین جهت مثل خانم تهمینه میلانی، به موضوعات جزئی می‌پردازد. بنده معتقدم شاخک‌های فهم زمانه‌ی آقای حاتمی‌کیا در فضایی که قرار است به ما وارد شود، زودتر از آن که ما حساس بشویم و آن را درک کنیم، او حساس می‌شود و آن را درک می‌نماید.

همه‌ی حرف آن است که متوجه باشیم وظیفه‌ی ما است که بتوانیم «بودن» هنرمندان را یک «بودن گشوده» بدانیم و آن را پاس بداریم و بستری فراهم کنیم که یافته‌های تکوینی خودشان را به ظهور آورند، بدون آن که با پند و نصیحت بخواهیم آن‌ها را تربیت کنیم. اخیراً جوان عزیزمی که طبع شعر خوبی دارند، اشعارشان را مطرح نمودند. بنده به ایشان تذکر دادم این نحوه شعر برای ۲۰۰ سال پیش خوب بوده که شاعر مخاطب خود را نصیحت می‌کرده است. امروز بشر دارد پرواز می‌کند و شما باید در پروازش به او کمک کنید و افق پیش رویش را برایش بگشایید. بشر امروز طلب پرواز دارد، نمی‌توان به او تذکر داد که مثلاً نماز را اول وقت بخوان تا به بهشت بروی. او بهشت نقد را می‌خواهد.^۲ حتی بهتر بگویم امروزه بشر نه بهشت فردا را می‌خواهد و نه از جهنم فردا می‌ترسد. بلکه به فوق بهشت و جهنم فکر می‌کند. سال گذشته در مسیر پیاده‌روی اربعین در یکی از موبک‌ها عرض کردم، این افراد که در این مسیر قدم می‌زنند، نه برای خدای اُبژه‌شده یعنی خدایی که آن دوره‌است، دارند حرکت می‌کنند و نه برای نرفتن در جهنم و نه برای رفتن به بهشت، بلکه بودن‌شان در چنین شرایط و در چنین تاریخ برای‌شان شیرین است. بودنی در زیر سایه‌ی ایثارهایی که همه در دل آن ایثارها دارند تنفس می‌کنند و خود را می‌یابند که آن در واقع ایثار حضرت اباعبدالله^{علیه‌السلام} به بشریت بود.

مگر حضرت اباعبدالله^{علیه‌السلام} شب عاشورا به اصحاب نفرمودند فردا همه‌ی شما همراه با من شهید می‌شوید؟ پس این نصیحت‌های روز عاشورا به لشکر عمر سعد برای چه بود؟ کسی که در جریان امر نیست تصور می‌کند این نصیحت‌ها برای آن بود که آن‌ها از کشتن حضرت منصرف شوند، در حالی که حضرت، شب قبل فرموده بودند همگی شهید می‌شوید، حتی آن کودک شیرخوار. پس این نصیحت‌ها برای آن بود که بنا است تاریخ جدیدی ساخته شود و امام حسین^{علیه‌السلام} با آن حماسه‌ها و آن نصیحت‌ها آن تاریخ را ساختند و ما در پیاده روی اربعین احساس حضور در آن تاریخ را تجربه می‌کنیم و از این جهت است که می‌گوییم حضرت اباعبدالله^{علیه‌السلام} در این رابطه بسیار موفق بودند.

با این مقدمه اولین نکته‌ی ما باید این باشد که در زمانه‌ی کنونی درک ما از هنرمند باید چه درکی باشد؟ ما ضربه‌ای که حقیقتاً خودمان به خودمان زدیم این بود که می‌خواستیم هنرمندان خود را بر اساس خواسته‌های محدود خود تربیت کنیم و از افقی که باید در مقابل آن‌ها گشوده شود غفلت شد. در حالی که وقتی در آن افق معنوی خود را احساس کردند، حتماً جهت باقی‌ماندن در آن معنویت خاص که در خود احساس می‌کنند، رعایت آداب دینی را که فقها متذکر آن هستند خواهند کرد.

شما فیلم «به وقت شام» را ملاحظه کنید که پدر آن آقای خلبان یک رزمنده با محاسن و کاملاً مذهبی و اهل مناسک است و فرزند او که خلبان آن هواپیما است، از ظاهرش برمی‌آید که از جنس دیگری باشد و ملاحظه می‌کنید که هر روز دارد با همسر خود لایو می‌کند و از آن نوع محاسنی که پدرش دارد هم در صورتش خبری نیست، ولی به وقتش آنچنان ایثار می‌کند و خود را فدا می‌نماید که عملاً از پدر حزب‌اللهی‌اش هم جلو می‌زند. بنده همیشه در این فکر هستم که آیا نسل جدیدی که به ظاهر شبیه ما نیستند، در صحنه‌های اصیل انقلاب، در مقایسه با نسل گذشته سرزنده‌تر وارد می‌شوند؟ اعتقاد بنده به نسل جدید بیشتر است. و در همین رابطه عرض می‌کنم حتی امثال آقای اصغر فرهادی می‌تواند بیشتر از آنچه فعلاً هستند از آن

^۲ - جناب حافظ می‌فرمایند: من که امروز بهشت نقد حاصل می‌شود / وعده‌ی فردای زاهد را چرا باور کنم.

انقلاب باشند. نمونه‌ی آن خانم مریلا زارعی که وقتی به ایشان نقش مادر شهید را در فیلم «شیار ۱۴۳» واگذار کردند، نه تنها به خوبی از عهده‌ی آن برآمد، بلکه بعداً با چادر به زیارت حضرت معصومه «سلام‌الله‌علیها» رفت، با این که از نظر خانوادگی در شرایط تربیتی دیگری بودند ولی به جهت روح هنری‌اش از روح تاریخی انقلاب اسلامی بیگانه نبود و اکثر هنرمندان چنین هستند طوری که می‌توانند با درک تاریخی خود، نقشی را ایفا کنند که ما مذهبی‌ها معلوم نیست به آن خوبی بتوانیم آن نقش را انجام دهیم. مشهور است که آقای آنتونی کویین بعد از آن که نقش عمر مختار را به عهده گرفت، آن چنان آن نقش را با روح خود همسان دید که دیگر نتوانست از آن نقش بیرون بیاید و ظاهراً به دین اسلام درآمد.

در جلسه‌ی دیدار هنرمندان با مقام معظم رهبری «حفظه‌الله» ملاحظه کردید که خانم تهمینه میلانی در حضور رهبر انقلاب، سخنانی گفت که خود او هم می‌دانست دارد مخالف نظر رهبر انقلاب سخن می‌گوید.^۳ و اتفاقاً تلویزیون هم آن سخنان را پخش کرد تا معلوم شود بنا نیست هنرمندان هر چه ما می‌گوییم را بگویند ولی انتظار ما آن است که هنرمندانه به موضوعات بنگرند و سعی کنند میدان پرواز خود را بشناسند تا بال‌هایشان نسوزد. به نظر بنده خانم گلشیفته فراهانی بال‌های پرواز خود را سوزاند و با فاصله گرفتن از فرهنگ و خرد ایرانی اسلامی، بازی خورد. البته ما نیز بی‌تقصیر نبودیم زیرا روح هنرمندان خود را نشناختیم و بدون هیچ دلیلی مانع اکران فیلم «برزخی‌ها» شدیم.^۴

^۳ - خانم تهمینه میلانی در نشستی که هنرمندان با رهبر معظم انقلاب داشتند گفت: دشمن افسانه است؛ ما سنت‌هایی داریم که دلایل وجودی‌شان از بین رفته است، فیلم سیاه وجود ندارد، مگر خارجی‌ها بیکارند الکی به ما جایزه بدهند، نباید اینقدر دشمن، دشمن کنیم، تجاوز فرهنگ غرب افسانه است (آبان ماه ۹۳)

^۴ - خبرگزاری فارس در تاریخ ۱۳۹۷/۰۳/۰۵ مصادف با فوت آقای ناصر ملک مطیعی تحت عنوان «چه کسی ناصر ملک مطیعی را ممنوع‌التصویر کرد؟» نوشت: فیلم برزخی‌ها، روایت فرار گروهی از زندانیان در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ و تلاش آن‌ها برای خروج از مرزهای کشور است. تلاشی که البته پس از مواجهه این افراد با سید یعقوب و صحبت‌های او در خصوص مواجهه با تجاوز دشمن خارجی، به تلاش برای دفاع از میهن تغییر می‌کند. در این فیلم بخش قابل توجهی از چهره سرشناس عرصه بازیگری سال‌های پیش از انقلاب ایفای نقش کردند. محمدعلی فردین، سعید راد، ناصر ملک مطیعی، حسین شهاب و محمدعلی کشاورز از جمله این چهره‌های سرشناس هستند. این فیلم پس از آماده شدن، به‌عنوان نخستین فیلم توقیفی در دوران انقلاب اسلامی شناخته شد. مهدی کلهر که نخستین معاون سینمایی بود، این فیلم را توقیف کرد. کلهر سال‌ها بعد در مصاحبه با مجله عصر اندیشه این تصمیم را ناشی از اصرارهای میرحسین موسوی نخست‌وزیر وقت عنوان کرده بود. کلهر، نقش محسن مخملباف در این تصمیم را برجسته می‌داند. عبدالمجید معادیخواه وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی وقت نیز در گفتگویی که سال ۹۲ با سایت خبری خبرآنلاین داشته است، روایت جالبی از این اتفاقات دارد: آن زمان یک دعوی مفصلی به وجود آمد که از آقای مخملباف در آن شرکت داشتند و علیه من موضع می‌گرفتند تا آقای مسیح مهاجری. دعوا بر سر اکران فیلم «برزخی‌ها» بود. این مساله خودش یک پرونده است که جنجال زیادی درست کرد به همه‌جا از جمله مجلس هم کشید. بسیجی هم علیه بنده راه افتاد که بخشی از آن در مطبوعات آن دوران هست. هم مطبوعاتی که آقای خاتمی اداره می‌کردند، مثل کیهان به ما می‌تاختند و هم امثال آقای مخملباف فریاد «وا اسلاما» سر می‌دادند. در آن هیاهو هیچ کس نیامد ببیند که اصلاً داستان فیلم «برزخی‌ها» چیست. معادیخواه در آن زمان به دو دلیل از اکران فیلم حمایت می‌کند. نخست به دلیل محتوای فیلم که اعلام همکاری بازیگران سرشناس سینمای پیش از انقلاب با مردم و انقلاب اسلامی بود، دلیل دوم هم حفظ حرمت امضای وزیری بود که به تهیه‌کننده مجوز ساخت این فیلم را داده بود و تهیه‌کننده به اعتبار این امضا ده میلیون تومان سرمایه‌گذاری کرده بود. معادیخواه روایتی هم از جلسه‌ای که با آقای خامنه‌ای داشته است ارائه می‌دهد. او می‌گوید که ایشان را در جریان مسئله قرارداد و فشارها را هم توضیح دادم. نظر ایشان این بود که به‌صرف حضور یک بازیگر در فیلم نباید جلوی اکران آن گرفته شود و اگر فیلم اشکالی از نظر محتوایی ندارد می‌تواند اکران داشته باشد. مهدی کلهر در گفت‌وگویی با ماهنامه سینما رسانه گفت: روزی که ما جلوی فیلم برزخی‌ها را گرفتیم، وزیر وقت که آقای معادیخواه بود رفت پیش حضرت آقا که آن زمان رئیس‌جمهور بودند. با من تماس گرفت و گفت: آقای خامنه‌ای می‌گویند به دلیل بازی کردن فردین نباید جلوی فیلم گرفته شود. اگر فیلم اشکالی دارد؛ اشکالش را برطرف کنید و فیلم را نشان بدهید. بازی کردن فردین اشکالی ندارد! به هر صورت برزخی‌ها اکران شد، البته فقط در تهران. با شروع اکران فروش فیلم بسیار جلب توجه کرد. در همین زمان بود که نخستین نقد منتشره علیه «برزخی‌ها» را روزنامه کیهان در تاریخ ۹ خرداد ۱۳۶۱ تحت عنوان «دوزخ ابتدال در برزخی‌ها» نوشت. دومین نقد معترضانه را روزنامه جمهوری اسلامی با تیتراژ «برزخی‌ها متن نامطلوب وقاحت» به چاپ رساند که نویسنده بی‌نام در آن «ذکر مصیبت» نوشت و این که «بیباید گریه کنیم در سوگ هنر اسلامی!». افزایش فشارها به وزارت ارشاد موجب کناره‌گیری معادیخواه از این سمت شد و میرحسین موسوی شخصاً اداره وزارتخانه را به عهده گرفت. از جمله نخستین تصمیمات موسوی نیز توقف اکران برزخی‌ها بود. برزخی‌ها طی یک ماهی که روی پرده بود، هشت میلیون تومان فروخت. با احتساب قیمت ۵ تومانی بلیت در آن زمان می‌توان دریافت که یک میلیون ششصد هزار نفر در تهران این فیلم را در سینماها دیدند.

در دوران تصدی وزارت ارشاد توسط سید محمد خاتمی، سید فخرالدین انوار به معاونت سینمایی رفت و سید محمد بهشتی راهی بنیاد سینمایی فارابی شد. انوار و بهشتی در این دوره فضایی جدید در سینما ایجاد کردند و ریل‌گذاری متفاوتی از گذشتگان در پیش گرفتند. مسیر جدید به‌صورت مشخص به سینمای هنری و معناگرا بها می‌داد و بدیهی

بنده‌ی حقیر غیر از شعر، سایر هنرها را نمی‌فهمم ولی در رابطه با شعر معتقدم شاعر در ارائه‌ی شعر در فضای عصمت است. چون خود شعر، زبان حقیقت است که به ظهور می‌آید، نمی‌شود کسی تصمیم بگیرد و شعر بگوید. شعر است که باید شاعر را به «گفت» در آورد. شاعر، نیوشای «وجود» است و «وجود» هم همان حضرت حق است. مگر این که ادای شاعران را در بیاوریم و به جای آن که شعر شاعران را بگوید، کسی بخواهد شعر بگوید. شعری که شما تصمیم بگیرید بگویید، شعر نیست. به گفته‌ی جناب حافظ.

در پس آینه، طوطی صفتم داشته‌اند آنچه استاد ازل گفت بگو می‌گویم

حوزه‌ی هنری باید هنر را درک کند. آقای داریوش شایگان در کتاب «پنج اقلیم حضور» می‌فرماید: خردمندانه‌ترین تفکر، تفکر شعری است. این حرف، حرف درستی است و در جای خود قابل توجه است.

ما متأسفانه متوجه نیستیم که هنر، در جای خود نوعی خرد است. آقای ابراهیم حاتمی کیا در خرد خود فیلم «به وقت شام» یا فیلم «بادیگارد» را می‌سازد. نکاتی از عقلانیت در آن صحنه‌ها هست که هرگز کلمات معمولی ظرفیت اظهارات آن‌ها را ندارند. بنده هنوز هم اگر فیلم «آژانس شیشه‌ای» آقای حاتمی کیا را ببینم، گریه و اشک خود را نمی‌توانم کنترل کنم. چرا ما برای امام حسین «علیه‌السلام» اشک می‌ریزیم؟ جز این است که آن حضرت دورترین افق‌ها را در مقابل ما گشودند و چون طلب رسیدن به آن افق‌ها را دارید، ولی پای خود را لنگ و آن افق‌ها را بلند می‌یابید، اشک می‌ریزید؟ اشک این جا وسیله‌ی اُنس با حقیقت می‌شود. شاید خود آقای حاتمی کیا هم در «آژانس شیشه‌ای» متوجه نباشد که چه کاری کرده است ولی این آگزیستانس حاتمی کیا است که به ظهور آمده و بودن تاریخی او، «بودنی» است که از آن چنین آثاری تراوش می‌کند، مانند جناب مولوی. و در همین رابطه، مولوی چند سال پایان عمرش، ناگهان دیگر نمی‌تواند شعر بگوید و دفتر ششم مثنوی نیمه‌کاره ماند و فرزند ایشان آن را به نحوی تمام کرد. زیرا این جناب مولوی نیست که تصمیم گرفته باشد شعر بگوید، بلکه شعر، او را در آن مدت در برگرفته بود.

هنرمند خودش از نظر فکر نمی‌فهمد که دارد چه کار می‌کند، «بود» و احساس هنرمند، «بودی» است که می‌تراود و به اصطلاح فلسفی، «وجود» در جان او می‌شکفت. این یک موضوع مفهومی نیست، بلکه یک موضوع وجودی است. به همین جهت در ابتدا عرض شد هنرمند، واقعاً هنرمند است و دست خودش نیست و نمی‌تواند هنرمند نباشد. بعضی اوقات هنرمند متوجه نیست چه کار می‌کند ولی خودی که او را دربر گرفته کاری می‌کند کارستان.

ما می‌توانیم میدان پرواز هنرمندان را برای آن‌ها بگشاییم تا در سنت و تاریخی که آن‌ها را فرا گرفته بشکفند. افقی که در این زمانه انقلاب اسلامی است، برای به حضور آوردن افقی که هنرمند می‌تواند به خوبی خود را در آن پیدا کند، نکته‌ی مهمی است. به نظر بنده ابراهیم حاتمی کیا و حاج قاسم سلیمانی هر دو در «بودن» خود مستقر هستند. حاج قاسم نمی‌تواند حاج قاسم نباشد و مثل بعضی مقدس‌مآبان در محدوده‌ی ظاهر عبادات متوقف شود و بگوید من تکلیفی ندارم که به سوریه بروم. با نظر به آن حضور تاریخی که او را فرا گرفته، نمی‌تواند غیر از آن باشد که بود و گرنه دیگر خودش نیست. آقای حاتمی کیا و بقیه‌ی هنرمندها هم همین‌طورند. آیا می‌توان از فروغ فرخزاد یا مهدی اخوان ثالث و یا جناب نیما دست برداشت؟ اخوان ثالث به نظر

بود که چهره‌های پرمخاطبی همچون ملک‌مطیعی و فردین که برآمده از سینمای بدنه بودند امکان ادامه فعالیت در این فضا را پیدا نمی‌کردند. نتیجه این شد که فردین به کار فرش‌فروشی پرداخت و به‌دوراز سینما فوت کرد. ملک‌مطیعی نیز گوشه‌انزوا کشیده شد.

بنده یک بیت شعر دارد که صد سال دیگر مشخص می‌شود که چه می‌خواسته بگوید و چه روحیه‌ای در سرودن آن بیت بر او گذشته است که ان‌شاءالله در مورد آن بیت عریضی عرض می‌کنم.

آیا هنرمندان ما درست درک شدند و فهمیدیم که چه جایگاهی دارند؟ هنرمندانی مثل فروغ فرخزاد و مهدی اخوان ثالث، عالم مدرن را از همه بهتر فهمیدند. فهم خانم فرخزاد و اخوان ثالث از نیهیلیسم بسیار عمیق و دقیق است. ما هنوز هم که هنوز است نمی‌فهمیم در جهان مدرن هیچ و پوچ شده‌ایم ولی آن‌ها از هیچ و پوچی جهان مدرن در اشعار خود گزارش دادند.

متأسفانه ما هنوز نتوانسته‌ایم سعه‌ی صدری که اسلام دارد را نشان دهیم. وقتی هنرمندان ما طاهرزاده را با محاسن می‌بینند فکر می‌کنند می‌خواهد به آن‌ها گیر بدهد و حمد و سوره‌ی آن‌ها را درست کند. نه ما و نه آن‌ها متوجه‌ی حضور تاریخی که با انقلاب اسلامی به ظهور آمد و شهدا متوجه آن شدند، نیستیم. گویا یا باید متجدد و لائیک باشیم و یا خشک مقدس و متحجر. ما انقلاب اسلامی کردیم در حالی که یکی از ابعاد اسلام، «فقه» است. به همین جهت می‌توان بر روی این مسئله فکر کرد که کسی اسلام را بپذیرد ولی هنوز به مرحله‌ی رعایت آداب فقهی آن نرسیده باشد؟ مثل آن که یک خانم هنرمند با موهایی که کمی از روسری‌اش بیرون است و یا مچ دست او پوشید نیست، خود را مسلمان می‌داند و نسبت به شهدا کاملاً ارادت می‌ورزد و برای حاج قاسم سلیمانی با تمام وجود اشک می‌ریزد. در مراسم دفن پیکر مبارک حاج قاسم دختری را دیدند که همراه مادر محجبه‌اش، آرایش کرده، در مراسم شرکت کرده بود و زار زار گریه می‌کرد و می‌گفت خدا را شکر که رهبران زنده است. به گفته‌ی نیچه: این افراد قلب‌شان ایمانی است ولی هنوز عقل‌شان تحت تأثیر شرایط دیگری است. قلباً می‌فهمند حقیقتی به ظهور آمده، ولی عقل عرفی‌شان هنوز تحت تأثیر فرهنگ اسلامی نیست. عکس آن خطرناک است که طرف ظاهرش متدین باشد ولی قلبش کافر باشد و همین افرادند که در زیر پوست انقلاب اسلامی در حال ضربه زدن هستند.

با توجه به آنچه گفته شد اصلی‌ترین کار حوزه‌ی هنری درک هنرمندان است و گفت‌وگو با آن‌ها، ولی آهسته و صمیمی و نه با حالت تحکمی، در فضایی ماورای نگاه صرفاً فقهی و یا کلامی. با جمعی از دوستان هر ماه جلسه‌ای درباره شهید آوینی داریم و روی سخنان یا نوشته‌های ایشان تأمل می‌کنیم، در کانال «سر دوران» می‌توانید این مباحث را ملاحظه کنید. بنده بیشترین کاری که در آن جلسه انجام می‌دهم توجه به خاستگاه جملات شهید آوینی است و این که نشان دهم آن شهید چگونه از هایدگر و فیلسوفان معاصر جهان غرب استفاده کرده و با آن‌ها فکر می‌کند، ولی در افق انقلاب اسلامی. به گفته‌ی یکی از رفقای او، آوینی برای انجام بدی‌ها توانا بود و از این رو از او انواع نیکی‌ها به ظهور آمد و این قصه‌ی بسیاری از هنرمندان است.

آقای دکتر پورحسن که از تحصیل کرده‌های دانشگاه امام صادق «علیه‌السلام» هستند، می‌فرمایند: چون ما مولوی را می‌شناسیم می‌توانیم در کنار هایدگر قرار بگیریم و هایدگر را بفهمیم. کتاب ارزشمند «سر آغاز کار هنری» از هایدگر که به نظر بنده واقعاً اثر بی‌نظیری است برای فهم هنر در این تاریخ، می‌تواند کمک کند. شاید در همین رابطه است که آقای دکتر احمد فردید می‌گوید: ای کاش هایدگر زنده بود تا می‌فهمید آنچه می‌خواست، همانی است که آقای خمینی با انقلاب اسلامی ایجاد کرده است.

عرض بنده این است که اندیشیدن و تفکر، اساساً تاریخی است. ما باید روح تاریخی خود را بشناسیم تا وارد وادی تفکر شویم. در این رابطه حتماً هنرمندان حاضرند با ما گفت‌وگو کنند. زیرا هنرمندان شاخک‌های فهم‌شان در فهم تاریخ بسیار حساس است. در فیلم «بادیگارد» بنده چندین بار اشک ریختم. مهم آن است که متوجه روحی شویم که حاتمی کیا متوجه‌ی

آن است و در آن فیلم نشان داد بلایی را که توسط بعضی از مقدس‌مآبان بر سر نیروهای اصیل انقلاب می‌آید. آن‌ها می‌گردند ضعف‌های نیروهای انقلاب را پیدا کنند و آن‌ها را از صحنه‌ی انقلاب خارج نمایند.

امروزه تفکر سنتی ما، نسبت به فهم تاریخ‌مان ضعف دارد. تفکر سنتی حتی در فهم حاج قاسم هم ضعف دارد. برای فهم همه‌ی حاج قاسم‌ها تفکری از جنس شهید آوینی نیاز است تا او را و بقیه‌ی حاج قاسم‌ها را درست بنمایاند. این مطلب را از این جهت عرض کردم تا بگویم امروز اندیشیدن چه معنایی می‌دهد؟ و چه چیزی را امروز اندیشه باید به حساب آوریم؟ آیا اندیشه، آن چیزی نیست که شهید آوینی می‌نمایاند هرچند به ظاهر قواعد قیاس منطق ارسطویی را رعایت نمی‌کند؟ آیا امروز اندیشیدن و تفکر، زبانی نیست که به حقایق تاریخی اشاره دارد، حقایقی که در ملت ما در حال به ظهور آمدن است و بنا است تاریخی غیر از تاریخ مدرن را پایه‌گذاری کند؟ و هنرمند در این جا یعنی در این شرایط تاریخی، می‌تواند روحی که او را در بر گرفته است به صورت هنرمندانه به ظهور آورد؟ بنده معلم فلسفه هستم، ولی معتقدم قرآن هرگز زبانش زبان فلسفی نیست و بیشتر نظر به حقایق دارد آن هم به طریق اشاره و بالاتر از اشاره. در روایت از حضرت صادق «علیه‌السلام» داریم که در مورد قرآن می‌فرمایند: «كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى أَرْبَعَةِ أَشْيَاءٍ عَلَى الْعِبَارَةِ وَالْإِشَارَةِ وَاللُّطَائِفِ وَالْحَقَائِقِ فَالْعِبَارَةُ لِلْعَوَامِّ وَالْإِشَارَةُ لِلْخَوَاصِّ وَاللُّطَائِفُ لِلْأَوْلِيَاءِ وَالْحَقَائِقُ لِلْأَنْبِيَاءِ» کتاب خدای عز و جل دارای چهار چیز است: «عبارت»، «اشارت»، «لطایف» و «حقایق». «عبارت» برای عوام است و «اشارت» برای خواص و «لطایف» برای اولیاء و «حقایق» برای انبیاء.

ملاحظه بفرمائید کتاب خدا که بهترین متن برای تفکر است، بر چهارگونه است. آدم‌های عادی از طریق «عبارت» با آن روبه‌رو می‌شوند. ولی این کتاب بر «اشارت» هم استوار است. حال سؤال این است که در کتاب خدا «اشارت» به کجاست؟ شما با «عبارت» روبه‌رو می‌شوید و آن را می‌فهمید ولی می‌فرمایند: این قرآن علاوه بر عبارت، بر اشارت هم استوار است و معلوم است اگر بخواهیم به اشارات کتاب خدا دست یابیم باید شخصیت دیگری از خود را به میان آوریم و به تعبیر روایت باید از خواص بشویم. ادامه‌ی روایت فعلاً مدّ نظر بنده نیست که چگونه لطایف برای اولیاء و حقایق برای انبیاء است، از آن قسمت می‌گذریم.

برای گفت‌وگو با هنرمندان باید زبان خاصی در میان باشد که آن زبان تذکر به حضور تاریخی آن‌ها به حساب می‌آید. اساتیدی در مجله‌ی «سوره‌ی اندیشه» که حوزه‌ی هنری منتشر می‌کرد، بودند و قلم می‌زدند که عموماً متذکر همین امر می‌شدند. برای بنده سؤال است که چرا مجله‌ی «سوره‌ی اندیشه» تعطیل شد؟ ممکن است بفرمایید مخاطبان آن کم بود، ولی مجله‌ای بود در حوزه‌ی اندیشه و اتفاقاً اندیشه‌ای که شما در آینده می‌خواستید در دل همین نشریه شکل می‌گرفت. امروزه ما با اندیشه‌ی بزرگان گذشته که در زمان خودشان بسیار تأثیرگذار بودند، نمی‌توانیم زندگی خود را معنا کنیم. نویسندگان آن نشریه، اندیشمندانی بودند که حیات تاریخی مدرن را حس می‌کردند و در عین حال متعهد به حضور تاریخی انقلاب اسلامی بودند. برایم سؤال بود که آیا حوزه‌ی هنری با تعطیلی آن نشریه، می‌خواهد چه چیزی را در امر ارائه‌ی معارفی که ما نیاز داریم، به جای آن بگذارد؟

برگردیم به آن قطعه از شعر اخوان که عرض کردم صد سال دیگر فهم می‌شود. او شعری دارد به نام نماز؛ بنده یک بند از آن را با شما در میان می‌گذارم ملاحظه کنید در چه تاریخی دارد زندگی می‌کند و فکر می‌کند. آیا می‌توانید همراه او خود را در آن تاریخ وارد کنید؟ می‌گوید:

«مستم و دانم که هستم من، ای همه هستی ز تو، آیا تو هم هستی؟»

باید به این بند از شعر فکر کرد. «مستم»، یعنی «حس بودن» بدون آن که به آن فکر شود. اگر شما فکر کنید که هستید، از شور وجود خارج می‌شوید و به مفهوم بودن خود فکر می‌کنید. انسان باید «حس بودن» یا به اصطلاح being اش را داشته باشد. اگر اخوان می‌گفت «هستم و مستم»، مستی اش مستی حقیقی نبود. انسان با فکر کردن به «هست» خود، هنوز در تاریخ متافیزیک به سر می‌برد. ولی وقتی می‌یابد که «مست» است یعنی در مستی خود، احساس بودن می‌کند. اگر در زبان فلسفه بخواهیم آن را توصیف کنیم می‌شود «علم حضوری». بعد می‌گوید: «ای همه هستی ز تو، آیا تو هم هستی؟» این جمله که می‌گوید «ای همه هستی ز تو» مربوط به سال‌های گذشته‌ی بشر است و جنبه‌ی انتزاعی دارد ولی در ادامه می‌گوید «آیا تو هم هستی؟» در این جا است که هست خدا را در نسبت با هست خودش می‌خواهد تجربه کند. نه «بودن» خدا را در نسبت با فکر خودش. این حرف‌ها دوره‌اش گذشته است که فکر کنیم با اثبات وجود خدا، انسان‌ها خود را به عنوان مخلوق می‌یابند. شما اگر با صد دلیل خدا را اثبات کنید هیچ مشکلی از جوانان امروز حل نمی‌شود. این نسل چیز دیگری می‌خواهد. این نسل در جستجوی «بودن جهانی» خود می‌باشد. اگر با «بودن جهانی» خداوند، نتواند بودن خود را حس کند، می‌رود به سراغ موسیقی رپ یا چیزهایی که خود را در آن جا حس نماید، هرچند آن احساس، وهمی باشد.

ما باید متذکر «هستی» هنرمند باشیم تا بتواند اگریستانس خود را به حضور خداوند حس کند و در این صورت روح هنری خود را در آثارش متجلی می‌سازد، زیرا هنر هنرمند با جانش عجین می‌باشد. مولوی وقتی با جان خود متحد شد عملاً با جان جهان متحد می‌شود و سخن‌اش خدایی می‌گردد، زیرا خود را پاک نگه داشت.

بنده معتقدم در آیه‌ی: «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» (انفال: ۱۷) که حضرت حق در خطاب به رسول خدا «صلوات الله علیه وآله» فرموده‌اند نکته‌ای است که در آن می‌توان قصه‌ی بشر آخرالزمانی را درک کرد. ابن عربی در «فصوص الحکم» بسیار تلاش می‌کند تا در نگاه عرفانی خود جایگاه این آیه را بنمایاند. خداوند در این آیه می‌فرماید: ای پیامبر! تو نیزه نمی‌اندازی آنگاه که نیزه می‌اندازی ولیکن خداوند است که نیزه می‌اندازد. یعنی با این که تو هم در صحنه‌ای، در عین حال خداوند در صحنه است، ولی از طریق تو به ظهور آمده و نیزه می‌اندازد. در حالی که در قسمت قبل آیه، در خطاب به مؤمنین جنگ بدر می‌فرماید: «فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ» یعنی شما نبودید که آن‌ها را به قتل رساندید، بلکه خداوند آن‌ها را به قتل رساند. امروز بشر می‌خواهد در صحنه باشد اما به خدایی خداوند. در این قسمت از آیه نمی‌فرماید آن وقت که شما مؤمنین کافران را به قتل رساندید، این خدا بود که آن‌ها را به قتل رساند. یعنی جایی برای احساس حضور مؤمنین نمی‌گذارد آن طور که برای پیامبر خدا «صلوات الله علیه وآله» چنین کرد.

حاج قاسم حس حضورش، حس حضور خداوند است و بشر امروز کمتر از این نمی‌خواهد. بشر امروز بشر جهانی و به اصطلاح آنلاین می‌باشد، یعنی در عین حضور خداوند، می‌خواهد در جهان در صحنه باشد و در صحنه بودن خود را احساس کند و اگر شما این نحوه‌ی بودن او را از او بگیرید، از شما و دین شما فاصله می‌گیرد. شما توجه کنید قبلاً خانم‌ها تمام جهان‌شان، چهاردیواری خانه‌شان بود ولی امروز زن و مرد، خود را در تمام جهان حاضر می‌خواهند تا خودشان باشند.

اگر شما این مطلب را بیابید که امروز بشر خود را در «جهان‌بودگی اش» دنبال می‌کند، می‌توانید با همدیگر گفت‌وگو کنید و گروه مردم از ما فاصله می‌گیرند و جناب مارتین هایدگر این مطلب را تحت عنوان «دازاین» مطرح می‌کند. جالب است که ما هم همین را به نحوی در معارف و حکمت خود داریم ولی چرا با همدیگر همفکری نمی‌کنیم؟ نکته‌ی عجیبی است. گادامر یعنی شاگرد هایدگر می‌گوید تمام فکر و ذکر هایدگر خدا بود ولی نه خدای کلیسا که خدایی است ابژه شده. به تعبیر بنده به

دنبال خدای محمدی بود و نه خدایی که در فقه و کلام محدود شده که تنها خدای تکلیف‌ساز است، در حالی که خدای انسان‌ها، خدایی است که آدم را در بر می‌گیرد و در راستای باقی‌ماندن بر عهدی که جان‌مان با او دارد، او را عبادت می‌کنیم. شما نماز می‌خوانید چون در هماهنگی خداوند با عبد قرار می‌گیرید. سوره‌ی حمد را خدا خوانده است ولی در هویت عبودیت عبد. ما به خدایی خدا نماز می‌خوانیم. اگر شما این حرف‌ها را با نسل جدید در میان بگذارید با شما همراه می‌شوند ولی اگر به او بگویید اگر نماز نخوانی به جهنم می‌روی و یا بدبخت می‌شوی؛ معلوم نیست با شما همراهی کند. آری! وقتی با جان خود به این احساس رسیدید که باید نماز بخواند معلوم است که در رعایت آداب آن به فقه و فقیه رجوع می‌کنید.

وقتی آقای مهدی اخوان ثالث می‌گوید ای همه هستی ز تو؛ آیا تو هم هستی؟ در واقع در باور خود قبول دارد که خداوند وجود دارد. ولی وقتی می‌پرسد آیا تو هم هستی؟ به دنبال ساحت دیگری است که خداوند را در آن ساحت احساس کند یعنی در راستای احساسی که از بودن خود دارد او را احساس نماید. این که می‌گوید: آیا تو هم هستی؟ یعنی آیا تو هم به نحوه‌ای که من هستم، هستی؟ تو هم اینچنین هستی؟ قرآن از این نحوه بودن و احساس بودن برای رسول خدا «صلوات‌الله‌علیه‌وآله» خبر می‌دهد آنجا که خطاب به آن حضرت می‌فرماید: «و ما رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» حضرت آیت الله جوادی معتقدند که این آیه بالاترین توصیف در وصف پیامبر خدا «صلوات‌الله‌علیه‌وآله» می‌باشد چون در این آیه نشان داده می‌شود، فنای آن حضرت، فنای عین بقا است.

هنرمندان حاضرند که با شما راه بیابند ولی با کدام شخصیت از شما؟ با شمایی که اگرستانس آن‌ها را درک کنید؟ به عنوان مثال عرض می‌کنم بنده عموماً وقتی در محضر عزیزان سخن می‌گویم حافظه‌ام را به کار نمی‌برم، بلکه سعی می‌کنم با بودنم سخن بگویم. مثل یک شاعر، و شما با میدانی که در مقابل بنده می‌کشاید می‌توانم «بودن» خود را به ظهور آورم. در مورد هنرمند، باید پرواز هنرمند را در میدان عمل‌اش به رسمیت بشناسیم. البته بنده در خصوص جوانان نیز چنین اعتقادی دارم و تقریباً به جوان بد و جوان خوب معتقد نیستم. ما به آن‌ها یاد ندادیم که پرواز کنند تا معلوم شود همه‌ی آن‌ها شهید حججی و شهید سلیمانی هستند.

هنرمند با روح هنری خود مانند جان جهان، بی‌آغاز و بی‌انجام است، چیزی که شما در قرآن با آن روبه‌رو می‌شوید که چرا الفاظ، حالت شاعرانه دارند. جناب حافظ متوجه‌ی روح هنری خود که در دل او جای گرفته است و موجب جاودانگی آن هنر می‌باشد، هست که می‌گوید:

از آن به دیر مغانم عزیز می‌دارند که آتشی که نمیرد همیشه در دل ما است

عرض شد در هنر، انسان حقیقت را در چشم‌اندازی در مقابل خود می‌یابد، به طوری که هرگز مدعی نمی‌شود که حقیقت در دست اوست، هرچند خود را در آغوش حقیقت احساس کند. برعکس مدعی که جناب حافظ از دست او کلافه است زیرا جزمیت‌گرا است و گمان می‌کند حقیقت در دستان اوست و از همه طلب‌کار است. آری! انسان باید مشتاق حقیقت باشد و در راستای اُنس با حضرت محبوب هرکاری که از دستش برمی‌آید انجام دهد، ولی هرگز ادعای رسیدن به حق را نداشته باشد. همچنان که رسول خدا «صلوات‌الله‌علیه‌وآله» در محضر حضرت حق عرضه می‌دارند: «ما عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ» آن‌طور که تو هستی و شایسته‌ای که شناخته شوی، ما تو را شناختیم.

کسی که می‌خواهد بر حق باشد، در ضمن این که با صداقت و جدیت در وظایف دینی خود می‌کوشد، با دیگران نیز بر سر مهر و مدارا است. حقیقت را منتشر نزد همه کوشندگان می‌داند، خود را همیشه در راه می‌یابد، و به قول سپهری، در پی آواز حقیقت می‌دود!

«حقیقت»؛ همان راه حقیقت، کوشش برای حقیقت و اشتیاق به حقیقت است. به عبارت دیگر، حقیقت همان جستجو و گفتگو برای «حقیقت» است. انسان به دنبال حقیقت، مکالمه می‌کند تا حقیقت جلوه‌ای از خود را به ظهور آورد شکست بخورد. اما انسان گرفتار جزمیت مناظره می‌کند تا پیروز شود و در نتیجه هیچ نمی‌آموزد و شکست می‌خورد. کسی که به دنبال حق است، مشوق «لطف و عذوف» است و نسبت به «دیگری» اهل مدارا است و پیوند می‌دهد. اما کسی که گمان می‌کند تماماً حق در نزد اوست، مروّج «خشم و خشونت» است؛ خودپسند است و دیگری را بر نمی‌تابد. باری، او مدعی است و مدعی همیشه تنها می‌ماند.

در خصوص قسمت دوم صحبت، نیز باید عرض شود بنده مشغول کارهایی هستم که فرصت چندانی ندارم تا از آن حال و هوایی که در آن قرار دارم خارج شوم، هرچند می‌دانم در آنچه انجام می‌دهم گوش شنوایی برای عرایضم نیست، ولی به هر حال در این حال و هوا می‌توانم احساس بودن بکنم. به گفته‌ی نیچه درباره‌ی کتاب «چنین گفت زرتشت» می‌گوید کتابی است برای همه کس و برای هیچ کس. کتاب‌های اخیر بنده مثل کتاب «گوش سپردن به ندای بی‌صدای انقلاب اسلامی» هم به نظر بنده چنین است که مخاطب خاصی ندارد مگر آن کسی که بخواهد نحوه‌ی بودن خود را در این تاریخ تجربه کند که عموماً چنین افرادی کم و نادر هستند. با این که مخاطب خاصی در این نوع از آثار بنده مدّ نظر نیست، ولی باید این کارها را انجام دهم، چون در آینده با انسان‌هایی روبه‌رو هستیم که نمی‌توانند خودشان را در آن حدّ که هستند راضی نگه دارند. خود بنده هم همین‌طور هستم. اگر بنده می‌توانستم به آقای مطهری، آن شهید بزرگوار راضی بشوم، هیچ وقت سراغ مولوی یا عرفان امام و ابن عربی نمی‌رفتم. نسل شما شهید مطهری برایش کم است و در حال حاضر هم بنده در حال تنظیم بحث‌هایی هستم تحت عنوان «انقلاب اسلامی، جهانی بین دو جهان» که اکثر افراد آمادگی لازم جهت ارتباط با آن بحث‌ها را ندارند، ولی در هر حال مشغول کارهایی هستم که نمی‌توانم از آن‌ها بیرون بیایم، با این همه در این حدّ که رفقا تشریف بیاورند و گفت‌وگویی صورت گیرد، اگر آمادگی روحی داشته باشم، روی چشم، در خدمتتان هستم، ولی این که می‌فرمایید در جلسات رسمی حاضر شوم و در خدمت عزیزان صحبت کنم، روحاً چنین آمادگی را ندارم.

عمده آن است که بتوانیم متذکر حسّ تاریخی هنرمندانمان بشویم، در آن حالت هنرمند چه شعر بگوید و چه فیلم بسازد و یا در سایر هنرها، مثل نقاشی و گرافیک و نوشتن رُمان حاضر شود، خود به خود آثاری متعالی خلق خواهد کرد. باید متوجه‌ی مسائل خودمان باشیم و در راستای فهم مسائل خودمان هنرمند، هنرمندانه نقش‌آفرینی کند.

اسفندماه سال ۱۳۹۷ جناب آقای دکتر رضا داوری اردکانی مقاله‌ی مفصلی تحت عنوان «ایران پر از مشکلات است، ولی مسئله ندارد»^۵ نوشتند. سخن ایشان این بود که مشکل ما آن است که مسائلمان هنوز معلوم نیست. عقیده‌ی بنده هم این است که ما در دوگانه‌هایی شبیه حجاب اجباری و اختیاری گیر کرده‌ایم و متوجه نیستیم مطالب ما خیلی بالاتر از اینهاست. در حل آن مسائل این نوع مشکلات هم به خوبی مرتفع می‌شود. اول باید مسائلمان در این تاریخ مشخص باشد، اگر مسائلمان مشخص شود کسانی که زودتر از همه می‌فهمند، چگونه باید با آن مسائل برخورد کنند، هنرمندان می‌باشند. به عنوان مثال ما

^۵ - به خبرنگاری فرهنگستان علوم در تاریخ ۹۷/۱۲/۲۱ رجوع شود.

در هیچ جایی در اسلام نداریم که قرآن گفته باشد اهل کتاب باید بیایند و مسلمان بشوند. حال حساب کنید همه‌ی فکر و ذکر ما آن باشد که بخواهیم اهل کتاب را به اسلام دعوت کنیم، به جای آن که مسلمانی خودمان را شکوفا سازیم. آیا می‌شود کسی مسلمان نباشد ولی انسانی بس متعالی باشد؟ قرآن در مورد بعضی از اهل کتاب می‌فرماید: «لَكِنَّ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ» (نساء/۱۶۲) «راسخون فی العلم» یعنی کسانی که به مراتب عالیه‌ی حقایق عالم رسوخ می‌کنند و «مِنْهُمْ» در آیه‌ی فوق به اهل کتاب بر می‌گردد، می‌فرماید: ولی در بین اهل کتاب عده‌ای هستند که راسخون در علم‌اند. در ادامه‌ی آیه می‌فرماید: «أُولَئِكَ سَنُوْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا» به زودی به این افراد اجری بزرگ داده می‌شود. نکته‌ی مطرح در این آیه آن است که خداوند می‌فرماید: ما می‌خواهیم افق انسانی انسان‌ها را در مقابل بشریت بگشاییم و ما گشوده‌تر از آنیم که بنا داشته باشیم فقط کسانی که مسلمان‌اند را به رسمیت بشناسیم. زیرا درک دیگران دارای اهمیت بسزایی است، چیزی که متفکران جهان مثل فون هردر بعد از جنگ جهانی دوم، بر آن تأکید بسیار دارند.

امروز مشکل ما، داعشی‌گری بعضی از مذهبی‌ها می‌باشد، همان‌طور که مشکل دیگران خودباختگی بعضی از جوانانمان نسبت به فرهنگ بیگانه است. بنده داعشی‌گری را خطرناک‌تر می‌دانم از آن جهت که تنگ‌نظری را اشاعه می‌دهد و همچنان به نام مذهب می‌خواهد بقیه را با همان تنگ‌نظری تربیت کند. در محرم امسال مباحثی که عرض شد همه بر این محور قرار داشت که متوجه باشیم کسانی امام حسین «علیه‌السلام» را شهید کردند که از نظر ظاهر انسان‌های مذهبی بودند. امام سجاد «علیه‌السلام» در مورد قاتلان حضرت اباعبدالله «علیه‌السلام» می‌فرماید: «كُلُّ يَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ بِدَمِهِ» همه‌ی آن‌ها قصد داشتند با به قتل رساندن امام حسین «علیه‌السلام» به خداوند نزدیک شوند. خانم «هانا آرن» پس از شرکت در جلسه‌ی محاکمه‌ی آیشن می‌گوید: هیچ‌وقت جنایت‌های بزرگ، جز به پشتوانه‌ی یک ایدئولوژی واقع نمی‌شود. یعنی هیچ‌وقت یک کافر بی‌دین نمی‌تواند امام حسین «علیه‌السلام» را با آن همه صفا و دلسوزی به قتل برساند، مگر آن که پشتوانه‌اش نوعی تحجر و یک نوع دینداری دروغین باشد. ما امروز به همدیگر سخت‌گیری می‌کنیم به جهت آن که متوجه صفای همدیگر نیستیم. آقای دکتر علی اصغر مصلح که رئیس دانشکده‌ی فلسفه‌ی دانشگاه تهران است، دو کتاب خوب دارند با موضوع «دیگری» و «فلسفه‌ی میان‌فرهنگی» که می‌تواند در این زمینه کمک کند.

به هنرمند اگر بگویم فیلمی بساز که آداب جبهه را نشان بدهد ممکن است آن‌طور که شایسته است نتواند آن کار را انجام دهد. ولی اگر به او گفته شود هنرمندانه در افق دینی، سعی صدر شهید بهشتی را نشان بده، می‌تواند این کار را بکند، زیرا شهید بهشتی به جهت آن که جهانی فکر می‌کرد و در جهان زندگی می‌کرد، همسخن هنرمندان ما می‌باشد، همین‌طور که حاج قاسم سلیمانی این چنین بود. چند وقت پیش آقای عزیزاده در کانال خود کلیپی را از یک دختر بی‌حجابی که در استرالیا مقیم شده بود پخش کردند، آن دختر می‌گفت من از روزی که حاج قاسم گفت آن دختر بی‌حجاب هم دختر من است، به حاج قاسم علاقه‌مند شدم. این دختر با این که در همان وقت هم که این سخن را می‌گفت بی‌حجاب بود؛ ولی خود را از حاج قاسم جدا نمی‌دانست و این بسیار مهم است. رهبر معظم انقلاب نیز افقی گشوده و نورانیتی را به مردم داده‌اند که مردم نمی‌توانند ایشان را دوست نداشته باشند، حتی مردمی که کاری با مسائل انقلاب ندارند و همین اطمینان باطنی است که مردم با همه‌ی مشکلات، احساس می‌کنند آینده از آن ما است و دشمن ناکام خواهد شد.

عمده توجه به نسبت هنر با حقیقت است و نسبت زیبایی با حقیقت که البته امروزه گسستی بین هنر و حقیقت در جهان مدرن رخ داده و از این جهت هنر تا حدی در بحران قرار گرفته و تأثیر آن در اشاره به حقایق قدسی تقلیل یافته و عملاً

جستجوی نسبت هنر با منبع معنابخش کم شده، در آن حدّ که در غرب نسبت هنر با منبع معنابخش معلق و پا در هوا گشته و آن نسبتی که هنر با زندگی باید داشته باشد، تا حدّی از دست رفته و به نظر می‌آید در بستر انقلاب اسلامی و نظر به شهید و شهادت می‌توان «هنر» را بازخوانی کرد و به تعبیر مارتین هایدگر باید بی‌نسبتی هنر با «وجود» را دریابیم.

باید از اساتیدی که در فلسفه‌ی غرب به‌خصوص فلسفه قاره‌ای کار کرده‌اند در موضوع هنر استفاده کنید. مانند آقای دکتر مهدی معین‌زاده و یا آقای دکتر علی اصغر مصلح که تحصیل کرده‌های آلمان هستند. و یا جناب آقای دکتر احمد رجبی فرزند آقای دکتر محمد رجبی که ایشان نیز تحصیل کرده‌ی آلمان می‌باشند، امروز هنرمندان ما آماده‌ی شنیدن سخنانی هستند که امثال مارتین هایدگر و گادامر در رابطه با هنر متذکر می‌باشند این افراد به دلایلی که بحث آن در این جا نیست می‌توانند برای هنرمندان ما حرف داشته باشند، همان‌طور که آقای دکتر جواد صافیان از اساتید فلسفه غرب دانشگاه اصفهان، چنین توانایی را دارا هستند.

خداوند إن شاء الله با همتی که به خرج می‌دهید عطایی را در راستای رسیدن به مقصد از شما دریغ ندارد.

و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته